



نامه‌های سرگرد وکیلی



نامه‌های سرگرد وکیلی
به کوشش باقر مومنی
چاپ اول، اکتبر ۲۰۰۷ (مهر ۱۳۸۶)
چاپ و صحافی: چاپخانه مرتضوی، آلمان-کلن
BM-Druckservice
Dürener Str.64c, 50931 Köln
Tel: 0221-405848 Fax: 0221-405767
info@bm-druckservice.de

یادداشتی به عنوان مقدمه

سرگرد جعفر وکیلی پس از لو رفتن سازمان افسری حزب توده ایران در مرداد ماه ۱۳۳۳ بگناه عضویت در این سازمان در تاریخ ۳ شهریور بازداشت و پس از دو ماه و نیم شکنجه در تاریخ ۱۷ آبان همین سال، همراه با چند تن دیگر از افسران عضو حزب توده ایران، تیرباران شد. او در زندان نامه‌هایی به همسرش، خانم توران میرهادی، نوشت که پنهانی به دست او رسید. این نامه‌ها بقاصه کمی پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ انتشار یافت. خانم میرهادی در مقدمه‌ای که بر این مجموعه نوشته بود یادآوری کرده بود که «از این ۵ نامه خصوصی‌ترین قسمت‌ها حذف شده است». این یادآوری در عین حال که نشان میداد قسمتی از متن نامه‌ها از طرف خانم میرهادی حذف شده اما دقیق نبود، زیرا خود ایشان در مقدمه چاپ دوم علاوه بر «حذف خصوصی‌ترین قسمت‌ها» دو عبارت «نکته‌هایی از زندگی ما»، یعنی زندگی خصوصی زن و شوهر، و «از زندگی کسانی که در قید حیات نیستند» نیز اضافه شده بود. باید توجه داشت که همانطور که خود خانم میرهادی یادآور شده‌اند، ایشان این نکته را در پاسخ دوستانی که در مورد نکات حذف شده سوال کرده بودند، نوشته‌اند.

یکی از «دوستان» که پس از انتشار این مجموعه هم سوال و هم به حذف نکاتی از این نامه اعتراض کرد، من بونم زیرا اطلاع داشتم که جز چند سطر درباره یکی دو خاطره عاشقانه بقیه نکات حذف شده شامل اطلاعات و داوریه‌ها و نتیجه‌گیری‌های سرگرد وکیلی درباره نحوه لو رفتن شبکه افسری و موقعیت و رفتار بعضی از همراهان و هم زنجیرانش بوده است. خانم میرهادی در جواب سوال من گفت که چون افراد نامبرده در این نامه‌ها نمی‌توانند در این باره توضیح دهند و در برابر داوریه‌های منفی وکیلی از خود دفاع کنند انتشار آن مطالب درست نبود. اما من نظرم این بود که ما حق نداریم از جانب خود در یادگارهایی از این قبیل دست ببریم حتی اگر مطمئن باشیم که اطلاعات و اظهار نظرهای مندرج در آنها ناقص یا تحریف شده و غلط است و تحت تأثیر وضع روحی نامناسب شرایط زندان و شکنجه و انتظار اعدام نویسنده نوشته شده است.

خانم میرهادی قانع شد ولی از من خواست نامه‌ای در همین زمینه خطاب به او بنویسم تا با استناد به آن عین نامه‌ها را، بدون هیچ دستکاری

چاپ کند. با اینهمه چند روز پس از وصول نامه من پسر ایشان، پیروز، به دیدن من آمد و اظهار داشت که او و مادرش ترجیح میدهند کتاب به همان شکل سابق چاپ شود. چنین هم شد و کتاب عیناً با همان متن، منتها با یک مقدمه تازه، انتشار یافت.

بعدها، چندماه مانده به چهلمین سالگرد تیرباران سرگرد وکیلی و همراهانش، باز هم برای تجدید چاپ کامل نامه‌ها، یادداشتی برای خانم میرهادی نوشتم ولی شاید در اثر عدم دریافت یادداشت من، از جانب ایشان پاسخی نرسید.

اینک بیش از ۵۰ سال از آن تاریخ مجموعه کامل آن نامه‌ها تقدیم خواننده می‌شود، با این تذکره که اظهار نظرها و داوریه‌هایی که در مورد افراد در این نامه‌ها آمده میتواند کاملاً نادرست باشد زیرا امکانات نویسنده نامه‌ها برای کسب اطلاعات درست بسیار اندک بوده و داوریه‌های او نیز در شرایط روانی خاصی صورت گرفته که بدون شک این شرایط در داوریه‌های او تأثیر اساسی داشته است. در حقیقت این کار پژوهندگان تاریخ معاصر است که مشکلات و خطاهای یاد شده در این نامه‌ها را - البته اگر خطائی وجود دارد - با استناد به اسناد معتبر، رفع و تصحیح کنند.

باقر مومنی آذر ۱۳۸۴

پی نوشت: عبارتی که در این چاپ به متن دو چاپ پیشین افزوده شده با خطی متفاوت با خط متن اصلی تنظیم شده است.

مقدمه چاپ اول

پس از گذشت بیست و پنج سال، اینک می‌توانم این نامه‌ها را که اولین‌شان از زیر نگاه تیز و مظنون گروهبان ساقی، کشف نشده رد شد و آخرین‌شان در لایله‌ی درز پیراهن او، دو روز قبل از اعدام به دستم رسید، به چاپ برسانم.

در طول این ۲۵ سال و بخصوص در سالهای اخیر، هر بار که جوانان غیور و از جان گذشته ما، همانند او و همزمانش، به چوبه‌های تیر بسته می‌شدند یا در درگیریهای شهری و کوهستانی در خون خود می‌غلطینند، سوز و گدازی تازه در درون شعله برمی‌کشید و یاد این نامه‌ها جان می‌گرفت و وظیفه‌ای را که در قبال آنها داشتم پتکوار گوشزد می‌کرد.

این نامه‌ها نمی‌توانست بی‌نام و نشان چاپ شود. این نامه‌ها محکوم کننده ضعف‌ها، سهل‌انگاری‌ها، خیانت‌ها، عدم احساس مسئولیت‌ها در نیرومندترین حزب سالهای پیش از کودتای ۲۸ مرداد هستند. حزبی که هنوز در دادگاه ملت ایران و طبقات زحمتکش آن باید علل شکست‌های خود و ملت و چگونگی ابعاد خیانت‌ها را روشن کند. این وظیفه و دینی است بر برابر همه شهیدانی که با افتخار جان بر سر عقیده و آرمان خود گذاشتند و با نام حزب به پیشواز جوخه‌های آتش رفتند.

این نامه‌ها بهمچنین، ابعاد مسئولیت رابرای همه رزمندگان کنونی راه آزادی و استقلال ایران یادآور می‌شود، راهی که سستی، دروغ و فریب، بی‌دانشی، غرض‌ورزی، سوء استفاده از اطمینان و اعتماد افراد و مردم، نداشتن شناخت عمیق و مطالعه همه جانبه، بی‌روی کورکورانه، دنبال کردن منافع شخصی و قدرت‌خواهی و بالاخره سیاست بازی در آن نتایج اسارت‌بار و شومی برای تمامی یک ملت ببار می‌آورد.

از تاریخ چهارم تا هفدهم آبان، از اولین ملاقات تا تیر باران ۵ نامه به دست من رسید. نامه‌ها که با مذاق روی کاغذ نازک سیگار نوشته شده بود حاوی چگونگی دستگیری، بازجویی و شکنجه، دادگاه‌ها و چگونگی دفاع اشران سازمان نظامی بود. در این نامه‌ها، مثل همیشه، او صمیمانه و با شجاعت تام در جستجوی علل از دست رفتن سازمان نظامی و به برآهه کشیده شدن حزب بود، و بالاخره او عشق و زندگی ما را مطرح و توصیه‌هایی برای آینده کرده بود.

از این ۵ نامه فقط خصوصی‌ترین قسمت‌ها حذف شده است.

مردم سرزمین ما، در همه ادوار تاریخ خود، برای آزادی و استقلال، برای رهائی از ظلم و جور و استبداد و استعمار و استثمار شهید بسیار داده‌اند و خواهند داد. مهم آن است که هر قطره خون این قهرمانان از جان گذشته چراغ راه رشد و تکامل مبارزات سازمان یافته و قاطع خلق‌های ایران باشد.

این است پیام‌های یکی از شهیدان.

همسر جعفر وکیلی

مقدمه چاپ دوم

در بی چاپ و توزیع «نامه‌ها از زندان»، نامه مردم، در شماره ۲۴۱، مورخ اول خرداد ۱۳۵۹، مسائلی را عنوان و مطرح نموده است که ذکر نکات دیگری درباره این نامه‌ها را ایجاب می‌کنند.

قبل از بیان توضیح، قسمتی از پاسخ نامه مردم ذیلاً نقل می‌گردد:

«آخرین نامه رفیق شهید جعفر وکیلی، چنانکه خواننده در زیر می‌بیند، خطاب به «حسین عزیز» است و حال آنکه ناشر کوشیده است «مجموع نامه‌ها» را علیه «مجموع» رهبری حزب و البته علیه رهبری کنونی آن جلوه دهد بی‌آنکه، از بخت بدگمان برده باشد که این «حسین عزیز»، رفیق نورالدین کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران است.»

اینک توضیح:

۱ - نامه به کمیته مرکزی را، در حوالی تاریخ ۱۷ آبان ۱۳۳۳، تاریخ اعدام گروه سوم افسران، که سرگرد جعفر وکیلی نیز در میان آنها بود شخصاً به حسین، فرد مورد خطاب، یعنی نورالدین کیانوری تحویل دادم و می‌دانستم به که می‌دهم. بنابراین، بر خلاف ادعای روزنامه مردم، ناشر نامه‌ها می‌دانسته که نامه وصایای افسران خطاب به کمیته مرکزی به چه شخصی نوشته شده است. باعث تأسف است که تنها پس از انتشار «نامه‌ها از زندان» تمامی وصایای افسران در مطبوعات حزبی چاپ می‌شود. در «بیادنامه شهیدان»، که قبلاً توسط حزب توده ایران بچاپ رسیده بود، از همین نامه به کمیته مرکزی، تنها دو جمله آورده شده و محتوای اصلی نامه متعکس نگریخته است.

۲ - نامه به کمیته مرکزی در واقع نتیجه منطقی نامه‌های اول تا پنجم است که در آنها نقاط ضعف، خیانت‌ها، شیوه‌های ناصحیح، غرض ورزی‌ها و عدم احساس مسئولیت مطرح می‌شود و به‌صورت توصیه‌هایی، هشدارهای لازم را، در همان زمان، به حزب می‌دهد تا از متلاشی شدن آن جلوگیری شود. بنابراین نامه‌های اول تا پنجم نه تنها تناقضی با نامه به کمیته مرکزی ندارد بلکه آن را مستند می‌سازند.

۳ - با احترام عمیقی که برای شش نفر افسران باقیمانده سازمان نظامی، که در اثر قیام مردم، بعد از ۲۵ سال از زندان شاه جلاذ آزاد شدند، قائل هستیم نامه‌ها را قبل از انتشار در اختیارشان قرار دادم و آنها از انتشار این نامه‌ها اطلاع داشتند. سؤال من از آنها اکنون این است: طریقه صحیح

برخورد با حقایق نهضت چنین است؟ بی‌تان، شک کردن، نامه‌ها را نشانه ضعف دانستن و ...

۴ - پیشرفت هر نهضتی بستگی به میزان صداقت آن با افراد و اعضای خودش، با مردم سرزمینش و با نیروهای پیش برنده تاریخ دارد. توسل به دروغ مهر باطل به نهضت‌ها و سازمان‌ها می‌زند. برای ترک عمیق این اصل، خون بسیاری بر زمین پهناور ایران ریخته و می‌ریزد. چرا دانسته و عمداً دروغ گفته می‌شود؟

دوستانی نیز سؤال کردند که منظور از حذف مطالب خصوصی چه بوده است؟ در این جا باید متذکر گریم که این مطالب فقط نکته‌هایی بود از زندگی ما و کسانی که در قید حیات نیستند.

همسر سرگرد جعفر وکیلی خرداد ۱۳۵۹

نامه اول

خواهر عزیزم اینک شرح جریان ما عباسی^(۱) نام از یکی از فعالین ما دستگیر می‌شود، او از همه چیز با خبر است. چند روز زیر شکنجه مقاومت می‌کند. بالاخره اعضاء هیئت دبیران و مسئولین شاخه خود را او می‌دهد. در زیر شکنجه از ۶ نفر اعضاء هیئت دبیران (نفر ششم روزیه دستگیر نشده) فقط محقق زاده^(۲) و من مقاومت می‌کنیم و انکار می‌نماییم. می‌شوری رمز دفتر تشکیلات را که برای آنها غیر قابل کشف است کشف می‌کند، در نتیجه سازمان لو می‌رود. می‌شوری از همان بوس دستگیری ضعف نشان می‌دهد و خودکشی می‌نماید (رگ خودش را می‌زند) ولی او را نجات می‌دهند. مرا با شلاق سیمی چند بار طوری می‌زنند که ده روز بستری می‌شوم. در زیر ضربات حتی یک آخ هم نمی‌گویم. ولی بعد قلم می‌گیرد، اعصابم متشنج می‌شود، و یک حالت مسمومیت در بدنم تولید می‌شود. مرا به بهداری می‌برند ولی باز می‌ریزند و مرا از آنجا به زندان منتقل می‌نمایند. خلاصه اخبار را بفرست.

می‌بوسمت صبح ۴/۸/۳۳

بازجویی آغاز می‌شود. آزموده، سرتیب کیهان‌خدیو و چند افسر دیگر هیئت بازپرسان را تشکیل می‌دهند. می‌شوری نفر اول است. او در بازجویی تیرل ضعف نشان می‌دهد، همه چیز را از سیر تا پیاز می‌گوید و اعتراف می‌کنند که حزب بنفع شوروی جاسوسی می‌کرده است. اسامی حقیقی اعضاء ستاد و غیره همه را می‌گوید.

من و محقق زاده در بازجویی ابتدا منکر عضویت می‌شویم ولی بعد خط می‌شوری را به ما نشان می‌دهند و بعد او را مواجهه می‌دهند. می‌بینیم انکار ثمره‌ای ندارد. تصمیم می‌گیریم که اعتراف کنیم و از تولید مسئولیت برای افرادی که اسامی از آنها برده نشده است خودداری کنیم و از تحریف جریان‌ها جلوگیری به عمل آوریم.

من در این هنگام خود را بطور جدی برای مرگ حاضر کرده‌ام و کمترین امیدی ندارم. در جریان بازجویی گاهی دچار چپ‌روی هم شده‌ام. بازجویی با فحش و کتک همراه است. روزی نشد که برای بازجویی بروم و سرو صورت خونی بر نگردم. شاید هیچکس باندازه من در جریان بازجویی فحش و کتک نخورده باشد. همه اینها مانع ایستادگی من نمی‌شود. آخرین مطلبی که از من سوال می‌شود راجع به سازمان درجه‌داران حزبی

است که محزا از سازمان ما بودند و من با مسئول آنها ارتباط داشتم. مدارک کافی در این زمینه بدست آنها افتاده است. آزموده می‌خواهد که مسئولین آنها را لو بدهم و بی‌اندازه آن روز مرا می‌زنند. در پایان مرا تهدید می‌کند که در صورت ننگتن مرا به شکنجه‌گاه بفرستد. من خونسرد و ساکت می‌مانم. آزموده چند بار به من می‌گوید که تنها راه نجات اظهار حقایق و ندامت است و می‌رسد بعنوان آخرین دفاع اگر مطلبی داری بنویس. جواب می‌دهم مطلبی ندارم. آزموده آتش می‌گیرد. فردا مرا به شکنجه‌گاه می‌برند و من تنها فردی هستم که پیش و پس از بازجویی به اینجا می‌آیم ولی در شکنجه‌گاه مطلقاً اضافه بر آنچه در بازجویی گفته‌ام نمی‌گویم. سایر اعضاء را نیز در صورت انکار شکنجه می‌دهند. شلاق و دستبند قبائی می‌زنند، خایه‌هایشان را میکشند، ناخن‌هایشان را از ته بیرون می‌آورند. قوی‌ترین افراد منعی مقاومت می‌کند، بعد تسلیم می‌شود.

می‌شوری تاسه‌ای نوشته بود که من با این شرط دفتر رمز را کشف کردم که کسی را اعدام نکنند و بختیار و میسر از طرف شاه این قول را به من داده‌اند. می‌شوری و سیامک در جریان بازجویی اظهار ندامت می‌کنند و در دادگاه‌ها همه اظهار انزجار می‌نمایند و بعضی‌ها حزب را به لجن میکشند.

در دادگاه اولی من رشته سخن را به وکیل تسخیری خودم می‌سپارم و خودم چند کلمه بیشتر حرف نمی‌زنم ولی خود را به رژیم مشروطه وفادار نشان می‌دهم. عباسی لو دهنده ما را در دادگاه حاضر نمی‌کنند و می‌خواهند او را همینطور آزاد کنند. مسئول این پیش‌آمد در درجه اول ک. م. و در درجه دوم هیئت سه نفری سازمان در درجه سوم سه نفر دیگر هیئت دبیران^(۳) و در درجه چهارم مسئولین دیگر و افراد کمیته مرکزی از این نظر مقصر است که از دستگیری عباسی اطلاع داشت و نخواست ما را هشیار کند. دیگر اینکه در یک سال اخیر مرتب ما را از یک اشتباه به اشتباه دیگر انداخت که نتایج‌اش تولید مسئولیت برای دستگیرشدگان است. آنها بنظر من شایستگی رهبری جریان را ندارند و انتقاد پذیر نیستند. این خلاصه جریانات بود.

در تمام این مدت من روحیه خود را خوب حفظ کردم جز یک روز و یک شب که خبری به من رسیده بود که فکر می‌کردم خطری برای دو نفری که بیش از همه در زندگی به آنها علاقه‌مندم موجود است.

جریان را اگر عمری ماند خواهم گفتم. تا روشن شدن وضع ما این مطالب بازگو نشود.

۱- کمیته مرکزی

بعد از ظهر ۴/۸/۳۳

(سه شنبه)

نامه دوم

یکی از رفقا بنام یونس که خاتم پوریا را نیز دیده‌است اظهار میکند که پیش‌تر در روز ملاقات به خانم‌ش گفته است که روزیبه مأمور رکن ۲ است. روزیبه یا عباسی رفاقت خیلی زیاد داشت و تا به حال سه بار از حزب استعفا کرده است. لذا این مسئله، گر چه به نظر من غریب می‌رسد، باید فوق‌العاده یا اهمیت تلقی شود زیرا اومسئون اطلاعات حزب است و همه مسئولین درجه ۱ را میشناسد و میتواند به تنهایی حزب را متلاشی کند. موضوع استعفا او را به کمی اظهار نکن. اکرم با خاتم پیش‌تر آشناست، میتوان از او استفسار کرد. این موضوع را در اسرع وقت به اکرم و شوهر او اطلاع بده.

این احتمال که در میان مسئولین درجه ۱ حزبی فردی با رکن ۲ ارتباط داشته باشد منطقی نیست زیرا پس از ۲۸ مرداد در حساس‌ترین مواقع وقتی تصمیمی گرفته می‌شد می‌فهمیدیم که قبلاً دستگاه از آن مطلع شده‌است. در صورتیکه موضوع بین چند نفر بیشتر مطرح نشده بود.

مفاداری از کتابهای آورده‌شده از فرانسه پیش سروان یآوری است که متواری است. اگر دسترسی به او هست، به نشانی این که به حمید گفته بود که کتابها را از من بگیرد زیرا موش میخورد، از او بخواه. میتوانی اسم چندکتاب را برای تکمیل نشانی ببری.

در فکر این نیاش که تا پایان عمر بدون شوهر بمانی زیرا قلب پاک و پر محبت تو احتیاج به محبت دارد. فکر میکنم تا زمانی که وضع گ. م. روشن نشده است و آنها روش درستی در مقابل انتقادات نشان نداده‌اند و عملاً ثابت نکرده باشند که میتوانند به نحو قابل اطمینانی در این شرایط نهضت را به جلو ببرند لازم باشد در اینکه آیا همچنان نست بسته و گورگورانه به فعالیت ادامه دهی تجدید نظر کنی. این موضوع نه از نظر شخص تو بلکه از نظر کسانی که مسئولیت آنها را به عهده داری قابل اهمیت فراوان است. باید مسئولیت را در رگ و پوست خود حس کنی و آنرا سرسری تلقی نکنی. فقط پس از مرگ من و به خاطر آوردن تمام خاطرات فراموش‌نشده‌ای که با هم داشتیم، که ببینم دارم تا پایان عمر برای تو سوز و گداز خواهد گذاشت، و به خاطر آوردن اینکه چه استعدادهایی از

بین رفتند و چه خانواده‌هایی پریشان شدند میتوانی حس کنی که لاقیدی در درک مسئولیت و رهبری صحیح کسانی که باکمال بی‌آلایشی سرنوشت خود را به دست رهبران سپرده‌اند چه مفهومی دارد. کتابها و عکسهایی که در خانه است در اختیار بگیر و هر کدام مورد پسند توست بردار. مفاداری کتاب پیش محسن خان داریم.

مادر را دلداری بده. منزل ما حتی پس از شوهر کردن رقت و آمد کن. در صورت فوت پدرم از متلاشی شدن خانواده ما جلوگیری کن. پیروز را خوب نگهداری نما. پاپا و سامان را صمیمانه ببوس. تو فرشته‌ای بودی که من قدر تو را آنطور که بایست ندانستم. عشق و علاقه من نسبت به تو خیلی بیش از آن بود و هست که تظاهر داشت. تو احساسات و صف ناکردنی در من به وجود آورده بودی. من تو را بیش از همه و هر کس دوست داشتم و خوشوقت که پیش از تو می‌میرم. بدان که تا آخرین لحظه عمرم به حزب وفادار مانم. در تمام مدت زندان حتی یک بار هم اظهار انزجار و نفرت نکردم. دفاعیات من در دادگاه تجدید نظر محکم، کوبنده و به هیجان آورنده بود. رفقا به من میگفتند شاید کمتر دکتر حقوقی میتوانست اینقدر خوب از خود و از ما دفاع کند. آزموده مرا به هیئت بازپرسان بعنوان اژدها و به دانشگاه سختگوی سازمان معرفی کرد. در بازجویی نوشتیم که شاه را خائن میدانم، و غیره. آزموده دهانش باز مانده بود برای اینکه من اولین نفری بوم که بقول او گستاخی نشان میدادم.

من با عشق پاک تو می‌میرم. مرا به خاطر لحظاتی که تو را اذیت کرده‌ام ببخش.

میوسمت

۷/۸/۳۳

حکم اعدام ما در دادگاه تجدید نظر ابرام و تایید شد. به هیچکس تخفیف ندادند. ما طبق قانون ۱۰ روز مهلت داریم که فرجام بدهیم. تقاضای فرجام را شاه باید بپذیرد. در دفعه گذشته چون بلافاصله فرجام داده بودند بلافاصله مورد مخالفت قرار گرفت و آنها را اعدام کردند. از این رو ما این بار در آخرین روز مهلت فرجام خواهیم داد ولی احتمال دارد قبل از

خاتمه موعد ما را اعدام کنند.^۱ شما باید در درجه اول هم امروز تلاش کنید که تخلیفی از شاه گرفته شود زیرا من یقین دارم که با تقاضای فرجام ما موافقت نخواهد شد. در درجه دوم در روزهای بعد در همین زمینه فعالیت کنید. اقدام خویست دسته جمعی باشد و هر چه بیشتر ممکن است خانواده افسران در آن شرکت کنند. روحیه ما خویست. رویت را صمیمانه میبوسم.

۷/۸/۳۳ (جمعه)

نامه سوم

توران محبوبم

میخواهم چند کلمه از عشق آتشین خودمان صحبت بدارم، عشقی که بر پایه وحدت مرام، علاقه و محبت بی‌حده، گذشت واقعی و متقابل و احترام متقابل به شخصیت هم بنا شده بود.

در زندگی ما هیچ چیز یکطرفه نبود زیرا محبت، گذشت و اعتماد یکطرفه نمیتوانست باعث قوام و تحکیم عشق بی‌ظنیر ما بشود. خاطرات فراموش نشدنی زیرا منعکس کننده عشق واقعی و بی‌آلایش ماست، عشقی که میتواند مدل برای زندگی دیگران واقع شود. (جنگل‌های پاریس، کنار رود سن، نرّه شاه‌آباد، درّه^۲ اوار، مسافرت پهلوی و تبریز، در درّه^۳ درکه^۴ که تو روی سنگی نشسته‌ای و من جلوی تو زانو زده‌ام و میخوانم:

O, Chère T. je t'adore !

با فریدون به گردش میرویم. تو میخوانی و او آکوردهون میزند. یا شیرین به وین میرویم، توشکل (یک کلمه ناخوانا) را پیدا کرده‌ای. بیروز عزیز ما به دنیا میآید و من غرق شادی با گلدان گل به دیدن تو میآیم. سالروز تولد تو میرسد، در کنار تپه‌ام آماتیه تو مرا غرق بوسه میکنی

و من احساسات برشمانی‌ام را برای تو شرح میدهم...^۵ پس از خبری که راجع به عدم دستگیری تو می‌شنوم با یک کیف و با یک دنیا خوشحالی به دیدن تو می‌آیم. تو روی تخت دراز کشیده‌ای و من جلوی تخت روی چهار پایه کوچولو نشسته‌ام و از پا تا سر تو را غرق در بوسه میکنم. تو میگوئی باید اسم این چهار پایه را چهار پایه عشاق گذارد و به دیگران نیز تهیه آن را توصیه کرد. بالاخره سه روز آخری که با هم گذرانیدیم، نشان دهنده این بود که تا چه حد حاضریم در اداره زندگی داخلی با هم تشریک مساعی کنیم؛ و صدها خاطر فراموش نشدنی دیگر...

ایمان دارم که عشق و علاقه تو نسبت به من نه تنها کمتر از مال من نبود بلکه بیشتر هم بود و همین امر مرا سوق میداد به این طرف که تو را روز به روز بیشتر دوست بدارم. تو از هر جهت پاک‌تر و بی‌آلایش‌تر بودی. تو فرشته‌ای بودی که من قدرت را آنچنان که باید نمیدانستم. من همه افراد خانواده را بشدت دوست داشتم ولی تو برایم مقام دیگری داشتی. عشق تو همیشه به من روح و نیرو داده‌است. از مدت دستگیری نیز عشق تو از مهمترین عواملی بود که به من اجازه داد شرافت خود را حفظ کنم. من با ایمان به حزب و عشق آتشین تو و بدون دغدغه خاطر می‌میرم. فقط تأسف در اینست که نتوانستم بیشتر برای اجتماع مفید واقع شوم. مدت پس کوتاهی از عشق تو برخوردار شدم. بزرگ شدن پیروزمان را ندیدم. پس از خود سوز و گداز عجیبی برای تو و سایر افراد خانواده باقی میگذارم. عشق ما عشق تراز نوین، عشق منطبق به انسانهای تراز نوین است.

عشق ما زنده و جاودان خواهد بود.

هنگامیکه گلوله‌ها بدنم را مشبک خواهد کرد چهره تابناک نجیب و ملکوتی تو در نظرم مجسم خواهد بود و به من روح خواهد بخشید. تو این صفحات را که در آخرین روزهای زندگی نوشته‌ام بعنوان یادگار عشق ما در محلی محفوظ نگهدار و هر چند یکبار آن را از نو بخوان. تو و بیروز عزیزمان را می‌پرستم و از سر نا پا عرق بوسه میکنم.

۱۰/۸/۳۳ جعفر تو

^۱ - سرگرد جعفر وکیلی درست ده روز پس از ابرام حکم اعدام در دادگاه

تجدید نظر، یعنی در آخرین روز مهلت فرجام خواهی، همراه با چهار افسر توده‌ای دیگر، در گروه سوم افسران تیرباران شده، در ۱۷ آبان ۱۳۳۳ تیرباران می‌شود.

^۲ نقطه چین بجای عبارت نیمه تمام بی‌موردی گذاشته شده که وکیلی خود در نامه چهارم آنرا تصحیح کرده‌است.

یقین دارم مبارزه را با شدت بیشتری ادامه خواهی داد زیرا به عوامل محرکه سابق عامل دیگری افزوده می‌شود؛ انتقام از قاتلین پرسندۀ تو. نسبت به اشتباهات دیگران، بویژه مسئولین، و نقایص کار آشتی‌ناپذیر باش. مسئولیت را سرسری نگیر و با آن بازی نکن.

ما از صدر تا ذیل همه مسئولیت را سرسری می‌گرفتیم. به سرنوشت افرادی که به سازمان اعتماد کرده‌اند توجه داشته باش زیرا سرنوشت آنها بستگی جدائی‌ناپذیری با سرنوشت نهضت دارد. باید برای تحمل فشارهای باز هم بیشتر در آینده آماده شد و سیستم قابل انعطافی بوجود آورد که فاجعه ما تکرار نشود. در صورتی که پس از مدتی مبارزه دیدی رهبران و مسئولین بالا روش اصولی در مقابل انتقادات سالم ندارند و نمی‌خواهند خود را به هیچ عنوانی تصحیح کنند و با گرفتاریهای داخلی نمی‌توانی مسئولیت خود را آنچنان که هست انجام دهی بدون تأمل از مسئولیت استعفا کن و مانند یک فرد ساده به مبارزه ادامه بده تا در صورت تکرار فاجعه‌ای نظیر فاجعه ما وجدانت آرام باشد که در بروز آن سهم موثر نداشته‌ای. در حال اخیر اگر باز می‌بینی سازمان فقط ملعبه‌ای در دست چند نفر اصلاح‌ناپذیر است و دیر یا زود بنحو قابل تأسفی متلاشی خواهد شد از آن استعفا بده و در بیرون به حفظ خود و تبلیغات انفرادی ادامه بده زیرا برای نهضت مفید فایده بیشتری خواهد بود. عاقبت کار ما می‌تواند برای تو از این نظر نتیجه قابل توجهی داشته باشد. ما گلهای سر سبد ارتش هستیم که از بین می‌رویم. در اثر لاقیدی رهبران و اشتباهات. اکثر خونمان نیز مسلول هستیم ولی مسئولیت لاقیدی ما نیز به‌عهده رهبران است که ما را اشتباه تربیت کرده‌اند.

۶ نفر از رفقا را که در اثر اغواء آزموده فرجام داده بودند صبح شنبه اعدام کردند: محبی، کلالی، بیاتی، مهدیان، کلهری، بهنیا، مهلت ما روز یکشنبه تمام می‌شود لذا صبح یکشنبه یا دوشنبه ما را اعدام خواهند کرد، ولی احتمال دارد زودتر هم بنمایند. ما را مجدداً زندانی انفرادی کرده‌اند و مانورهای می‌دهند تا مقاومت ما را در هم شکنند تا زودتر فرجام بخواهیم. انتظار مرگ را کشیدن کار مشکلی است. روحیه چند نفر از ما خراب شده است ولی من به آنها روحیه میدهم و آنها را به مقاومت تا آخرین لحظه تشجیع می‌کنم. جریان شاپور علی‌رضا^۴ نتیجه عکس درکار ما داشته است.

۴- در ۱۱ آبان جازۀ متلاشی‌شده شاپور علی‌رضا در ارتفاعات شمال لار پیدا شد. علت مرگ او ساحة هوایی اعلام شد.

اگر دیدی اجازه ملاقات نمیدهند نامه بفرست. من با فیلم تصویری خاطرات خوش گذشته خودم را سرگرم کرده‌ام.

می‌بوسمت

صبح ۱۰/۸/۳۳ (دوشنبه)

نامه چهارم

اکنون این فکر که در جریان دستگیری ما به احتمال زیاد خیانتی در کار بوده است در رقفا و حتی من بیشتر قوت می‌گیرد. عباسی در دو سال پیش به اغوای روزبه و متعاقب استعفای او از حزب استعفا داد. این دو نفر با رهبران نه تنها میانه خوبی نداشتند بلکه آنها را دشمن هم داشتند. روزبه بسیار خودخواه و بجز خود هیچکس را در حزب قبول ندارد در صورتی که ارزش واقعی او از مهندس محقق‌زاده کمتر است. عباسی دوستی روزبه را بر انجام مسائل حزبی مقدم می‌داشت. قبل از دستگیری ما خبری رسیده بود مبنی بر اینکه فرمانداری عباسی را شکنجه می‌دهد تا او محل سکونت روزبه را لو بدهد. حال معلوم نیست که چرا او به عوض محل سکونت روزبه سازمان را لو داده است. روزبه علاقه عجیبی داشت که رهبری سازمان را به عهده بگیرد. با وجودی که دو سال از سازمان به دور بود مجدداً چند ماه پس از ۲۸ مرداد از طرف ک. م. به ما تحمیل شد. علیرغم مخالفت چند نفر از ما از جمله مخالفت جدی من.

پس از دستگیری عباسی اسناد از دو خانه بیرون برده شده بود. باید از سختاری و محقق‌زاده پرسیده شود که به دستور چه کسی اسناد مجدداً دو سه روز پیش از دستگیری ما به دو منزل آورده شده است. سرهنگ چمشیدی می‌گوید سه چهار روز قبل از دستگیری ما خبری یکی از رفقای لشکر ۳ زرهی داده بود که عباسی گفته است من عتق‌ریب همه چیز را خواهم گفت. معلوم نیست چرا هیئت سه نفری به این گزارش ترتیب اثر نداده. در هفته آخر سیامک در مرکز نیوده است و حدس می‌زنم این گزارش را فقط روزبه دیده است. ما سه نفر دیگر اعضاء هیئت دبیران در این‌گونه امور در چند ماه اخیر دیگر مداخله نمی‌کردیم و مسئولیت آن به طور مستقیم متوجه هیئت سه نفری بود. عباسی می‌توانست با لو دادن یکی از ما خود را از شر شکنجه خلاص کند. معلوم نیست چرا همه ما را

لوداده است، ساشنیه شب‌ها روزبه به یکی از دو منزل می‌آمد. عباسی از این جریان اطلاع کامل داشت. او ما را صبح چهارشنبه لو داده است که دیگر خطری برای روزبه موجود نبود.

پس می‌بینی قرآنی موجود است که می‌توان حدس زد خیانتی در کار بوده است. همه جای (یک کلمه ناخوانا) را بگیرد. یونس می‌گوید ۱۴ ماه پیش سرهنگ ۲ پیری کارمند ناخبر ارتش اطلاعاتی‌ای دیده که امشب کمتر کیانوری منزل سرهنگ می‌شوی می‌رود. اتفاقاً خانم او را در توپخانه می‌بیند و موضوع را به او می‌گوید. این خبر را می‌توان از خاتم می‌شوی تحقیق کرد. در صورتی که درست باشد در خور اهمیت زیاد است زیرا جز چند نفر از مسئولین درجه ۱ کسی از این رفت و آمد خبری نداشت.

رفقای ک. م. و ک. ا. در گرداب اغراض خصوصی و حسابگری‌ها غوطه‌ورند. آنها منافع نهضت را اغلب زیر پا می‌گذارند و آنرا تحت‌الشعاع منافع خصوصی می‌نمایند. این چیزی نیست که امروز در زندان بگیریم. بارها از آنها انتقاد هم شد ولی گوش نکردند. افسوس که فرصت نیست برای تو همه چیز را بدویسم. شاید تصور کنی از اینکه اعدام می‌شوم دلخور هستم. بهیچوجه. ولی هر وقت فکر متلاشی شدن سازمانی که ثمره کار

صدها رفیق بود می‌افتم، سازمانی که سنگر محکم در قلب دشمن بود، سازمانی که اعضایش کم‌نظیر بودند. هر وقت ب فکر پیرشان شدن صدها خانواده می‌افتم جگرم آتش می‌گیرد. بارها انتقاد شدید کردیم که رهبری را تقویت کنی و راه حلهای مختلف نشان دادیم ولی گفتند احتیاجی به آن نیست و رهبری حزب انجام می‌گیرد و بهتر از این در این شرایط ممکن نیست. در یک جلسه بطور جدی پیشنهاد کردم کنترل از پایین برقرار شده و ک. م. برنامه کار آینده و گزارش کار گذشته خود را بما بدهد. رفقای دیگر گرچه موافق بودند ولی دنبالش را نگرفتند و آنرا^(۵) این مطلب را باوجود تکرار نشنیده گرفت و جواب سر بالائی داد. حق این بود که همانوقت از مسئولیت استعفا می‌کردم زیرا در پیش آمد فاجعه ما، گرچه مسئولیت مستقیم نداشتیم، ولی بهر ترتیب مسئولم.

وقتی رفقا را در درون سلولها شکنجه می‌دادند و صدای ناله‌شان بلند می‌شد مثل این بود که جگرم را خنجر می‌زنند. فقط این موقع معنی مسئولیت را فهمیدم که کار از کار گذشته بود. همین رفقا فردا که از جلوی سلولشان می‌گذشتم بوسه به من می‌فرستادند که خود برایم درنناک بود. معنی

۵ - کمیته مرکزی.

۶ - کمیته اجرایی

مسئولیت را وقتی فهمیدم که حکم اعدام مسئول ساده حوزه را برایم قرائت کردند. بمن گفתי که حسن فاجعه ما در این بود که نام امثال عطاردها^(۶) جاودان خواهد شد. این جملات را کسانی ادا می‌کنند که از فاجعه ما درس عبرت نگرفته‌اند و هنوز مسئولیت را درک نکرده‌اند و سرنوشت نهضت را بی‌بازچه می‌گیرند. تو نمی‌دانی سازمان چه اعمال مفیدی انجام داده و چه کارهایی می‌توانست در آینده انجام دهد. سازمان ما دژ مستحکم حزب در قلب دشمن بود. ما بطور متوسط سالی صد نفر را جلب می‌کردیم با توجه به اینکه تعداد افسران بیش از ۸ هزار نفر نیست. می‌توانی تجسم کنی که چند سال دیگر سازمان چه قدرت عظیمی می‌شد و باری شما بازماندگان درس بگیرید. اگر می‌بینی ملعبه‌ای بیش نیستی بیرون بیا و به مبارزه انفرادی ادامه بده تا وضع اصلاح بشود چه در این صورت مفیدتر خواهی بود. زندگی را منت نیاز.

فکر می‌کنم اگر سازمان^۷ ارتباطات جنبی خود را با حزب در رده‌های بخش و محل قطع کند و فقط در رده ک. ا. با فردی مثل زارع^(۸) تماس داشته باشد، یعنی در حقیقت بصورت یک سازمان خیلی مستقل‌تری درآید و بر مبنای دیرکتوهای واصله از فدراسیون برنامه‌هایی برای توسعه سازمان و بویژه تبلیغات خود بنماید و زارع اجازه ندهد مداخلات بیجا در امور سازمان بعمل آید و سازمان زنان بصورت زانده حزب درآید، هم خطر کمتری شما را تهدید خواهد کرد و هم سریعتر پیش خواهید رفت. از فرمهای لگال استفاده هر چه بیشتر بنمایید. در این شرایط که متسکل کردن و سازمان دادن برای ارضاء یک خواست معین اشکال دارد و در عوض زمینه‌چینی برای بیدارکردن و آشنا کردن زنان به حقوق خود که قدم اول مبارزه است کاملاً موجود است، کوشش خود را بیشتر در این راه بگذارید.

کمد را ببر منزل و از آن استفاده کن. ولی متوجه باش رمزش کشف شده است و برای گذاشتن کتاب و مجله خوبست. ضمناً رمز آن را همه بازرسان و مأمورین نمی‌دانند. در تفاسیات خود طلب عفو نکرده‌ام. اگر بعد از ما خواهند تهرانی به نام ما قالب بزنند باور نداشته باشید. فقط خط ما و نوار ضبط صوت می‌تواند مدرک بشمار رود. بقیه‌اش همه جعلی خواهد بود.

۷ - مقصود سازمان زنان است.

بیوگرافی مختصر من

سال شش وارد دبیرستان نظام شدم. در آخر سال شاگرد سوم شدم. شاگرد اول شاهپور علیرضا و شاگرد دوم شاهپور غلامرضا بود. در سال اول شاگرد اول و در سال دوم دانشکده شاگرد دوم رسته پیاده شدم. در این سال حق مرا پایمال کردند. در سال ۲۷ یک دوره موتوری دیدم و شاگرد اول شدم. در فرانسه دوره‌های تکمیلی پیاده و آموزش کوهستانی را دیدم. ستاد ارتش درباره من بخشنامه‌ای صادر کرده‌است که در منزل است. از سال ۲۶ مطالعات چپی را بدون اینکه کسی مرا تبلیغ کند روی علاقه‌ای که به مطالعه داشتم شروع کردم. در مهر ۲۶ وارد سازمان شدم و با سمت مسئول اعضای خوزستان به اهواز رفتم. تا شهریور ۲۸ در خوزستان بودم. بعد به فرانسه آمدم. بعد از مراجعت بعثران عضو هیئت دبیران انتخاب شدم تا روز دستگیری. از فعالیتهای من در سالهای اخیر باخبری. آذر می‌داند که دموکراسی نوین ترجمه من است. از ۱۲ نفر سری ما همه جز محبی تا آخر به حزب وفادار ماندند. صحبت‌های آنان در دادگاه نباید ملاک قضاوت قرار گیرد. قبل از اینکه صدای گلوله قلب ما را ریش ریش کند صدای شعار دادن ۶ نفر به گوشمان رسید.

مادر و پدر عزیز

توران و پیروز را بجای من دوست و گرامی بدارید. توران فرشته‌ایست قابل پرستش و احترام. از وسایل زندگی من هر چه او مایلست در اختیارش بگذارید. فرنچ و شلوار گاباردین مرا برای پیروز لباس درست کنید. همه عکسهای مرا در اختیارش بگذارید. از عکسهایی که مستحضر زیاد دارد تک خواهد داد تا از روی آنها چاپ کنند.

مامان و پاپا را صمیمانه از طرف من ببوس. من آنها را قلباً و بدون هیچگونه ریا مثل مادر و پدر خود دوست داشتم. زحمات و محبت‌های آنها تا دم آخر در نظرم است. من در بازجویی خود پس از کسب اطلاع از کوبل منزل بلوریان^(۸) که دستگیر شده است و باتوافق مختاری و محقق آدرس منزل یک رفیق غیر نظامی را که تخلیه شده بود داده‌ام. تو بدان، گفتن آدرس منزل تخلیه شده باعث لو رفتن رفیق شد ولی در مقابل از زبان بزرگی جلوگیری کرد.

رونوشت برنامه اصله از ف. را برای حسین^(۹) بفرست. نامه قبلی (۱۲ صفحه) رسیده؟ در آن این طور تصحیح کن. پس از خیری که راجع به عدم دستگیری تو می‌شنوم...^{۱۰}
آخرین مقاله‌ای که نوشتم مربوط به خودآموزی بود که حسین نوشته بود چند روز دیگر در نشریه تعلیماتی چاپ می‌شود. اگر برای سبزواری^(۱۱) بیگامی هست در ظرف امروز بفرست شاید بتوانم به او بدهم. نیروز با او صحبت کردم.

می‌خواهم به من اطمینان بدهی که به خاطر لحظاتی که تو را ناراحت کرده‌ام مرا بخشیده‌ای و پس از من نیز درباره این موضوع هرگز فکر نخواهی کرد.

احتمال دارد که به‌نسبیت عزاداری دربار^(۱۲) اقدام یکی دو روز به تأخیر بیفتد. لذا حتماً تا آخرین لحظه‌ای که از مرگ ما اطمینان قطعی حاصل نکرده‌اید به فعالیت خود ادامه دهید. اگر چه این احتمال خیلی ضعیف است. شبیه شب به هوای دادن پیراهن این جا بیا و خیر بده که چه شد.

جمعه ۱۳/۸/۳۳

نامه پنجم

مواد استنادی به همه ما ماده ۲ قانون مجازات مقدمین علیه امنیت کشور، قسمت آخر ماده ۶۲ قانون مجازات عمومی و ماده ۶۷ همان قانون و ماده ۳۱۷ قانون دادرسی ارتش و ماده ۴۱۹ همین قانون بود. ماده اخیر را دانگاد بدوی وارد ندانست.

در مورد ماده ۳۱۷ من اظهار کردم که فکر هیچ سوء قصدی علیه سلطنت در ما نبوده و بقرض محال بودن، زمانی این ماده به ما می‌چسبد که بموجب ماده ۳۱۸ همین قانون و ماده ۲ قانون مجازات عمومی سوء قصد یعنی عملیات مسلحانه بزعم آنها آغاز شده باشند. در مورد ماده ۶۲ قانون مجازات عمومی گفتم شما می‌گوئید ما درصمیمیت افسران و افراد نسبت به کشور ظل وارد کردیم، ولی دلیلی در دست ندارید. ضمناً اگر بقرض تبلیغات اشتراکی هم کرده باشیم به ماده مقدمین می‌چسبد. اگر می‌گوئید علیه شاه و سران ارتش تبلیغ کرده‌ایم که حساب اشخاص را

^۸ این تصحیح قبلاً در این چاپ صورت گرفته است.

نمی‌توان با حساب کشور یکی دانست. اگر منظور مقام معینی است مقتضی است مرا هم بموجب مواد قانون مطبوعات مجازات کنند. ماده ۱ مقدمین را هم رد کردم. به این ترتیب که رای دیوان عالی کشور را دلیل آوردم که رویه حزب را اشتراکی نمی‌داند. در مورد تبلیغات علیه شاه گفتم حساب شاه را از سلطنت باید جدا دانست و مخالفت با شاه بمعنی مخالفت با سلطنت محسوب نمی‌شود. این خلاصه دفاع قانونی من بود. تا روز آخر کاغذ و قلم برای تهیه دفاع ندادند. هیچ نوع مدرکی در اختیار ما نگذاشتند. در دادگاه بدوی وکلای مدافع تسخیری ما فقط چند دقیقه با ما صحبت کردند(قبل از تشکیل جلسه دادگاه). در دادگاه تجدید نظر فقط در هنگام تشکیل جلسه آنها را دیدیم. پس از تعیین وکیل مدافع حق داریم که در معیت آنها ۵ تا ۱۰ روز پرونده را مطالعه کنیم. این اجازه را ندادند و مهلت حداقل ۵ روز را نیز رعایت نکردند. وکلا جز یک یا دو نفر فاقد هر گونه اطلاعات قضایی بودند وگاهی رسماً یا تلویحاً علیه ما صحبت می‌کردند. دادگاه را سرری کردند تا ما حرف واقعی خود را بگوش کسی نرسانیم. آزموده گذشته از اینها از تریبون دادگاه با اتهامات بی‌ناموس، لامذهب، جاسوس، بی‌شرف و خان‌پیشه را داد که همه را رد کردیم. آزموده^(۱۳) رسماً در پایان جلسه تجدید نظر با قضات صحبت کرد و مطالب را به آنها دیکته می‌کرد. با وجودی که سرتیب کیهانخدیو^(۱۴) را به عنوان باز پرس تعیین کرده بودند، آزموده شخصاً از مسئولین درجه اَبازپرسی می‌کرد کتک می‌زد و رکیک‌ترین فحش‌ها را می‌داد. در آن شب یک افسر به نام کشواد را موی اسب و... کرده‌اند تا اعتراف نماید. پس از صدور حکم اعدام، آزموده افسران را اغوا می‌کرد که بلافاصله فرجام بدهند و می‌خواست سرهنگ جلالی را که نمی‌خواست بلافاصله فرجام بدهد کتک بزند. اینها باید منعکس شود تا مردم مطلع شوند. به خاتم سرهنگ افشار بکتلو بگو که او تا آخرین لحظه به حزب و عشق او وفادار بوده است و تربیت بچه‌ها را از او انتظار دارد و امید سعادتندی او را دارد. راجع به حقوق بازنشستگی از پدرم بپرس و به خاتم افشار بگو. ساعت ۱۶ همگی فرجام دادیم. روحیه ما خوب است و امروز به تنها چیزی که فکر نمی‌کنم مرگ است، لذت ملاقات دیروز در تمام محبت روز از نظرم محو نمی‌شود. چهره ملکوتی تو بیوسته جلوی نظرم است. پیروز مرتباً در نظرم جلوه گر می‌شود که می‌خورد و با پاهایش بازی می‌کند. فکر می‌کنم که عشق تو چه احساسات عجیب و چه نیرویی در من ایجاد کرده است. به احتمال زیاد فردا صبح و به احتمال کم پس فردا صبح ما را اعدام خواهند کرد.

تو و پیروز را غرق برسه می‌کنم. در فکر تقدستی و آزادی خود باش.

۱۵/۸/۳۳

حسین عزیز،

من در وایسین روز زندگی خود این نامه را از طرف شهیدان خطاب به رفقای ک. م. مینویسم. رفقا تا آخرین دم به حزب و شما وفادار ماندند. ما از مرگ به جهتی اندوهناک و به جهتی خوشحالیم. اندوهناکیم که چرا نشد بیشتر به حال حزب مفید باشیم. خوشحالیم از اینکه مرگ پرافتخاری نصبیمان شده است. گفته‌های رفقا در دادگاه ملاک قضاوت شما درباره آنها واقع نشود. آنها نظر حزب را دامن بر اینکه پس از دستگیری اظهار تفر کنند، بد تعبیر کردند. بهر حال ۶ نفری که هفته قبل اعدام شدند دارای روحیه خوبی بودند و پیش از اینکه صفیر دلخراش گلوله‌هانی که بدن آنها را متبک می‌کرد بگوش ما برسند صدای شعارهای آنها ما را تکان داد و بهیجان آورد.

خاطره شهیدان را گرامی بدرید. خانواده‌های داغدار آنها را دلداری دهید. حتی‌المقدور از پریشانی خانواده آنها جلوگیری کنید.

نگات زیر را به عنوان وصایای ما تلقی کنید: فاشیسم را بشناسید و حزب را برای تحمل ضربات سخت‌تر آماده کنید و پیش‌بینی‌های لازم را بنمایند. با جاسوسان و خیانتکاران در درون حزب به شدت مبارزه کنید. و این را از مهمترین وظایف خود بشمارید. در انتخاب کادرها دقت و باز هم دقت کنید. کنترل و بویژه کنترل از پائین را تشویق نمایند و به آن میدان دهید. رهبری را به هر نحوی که می‌دانید تقویت کنید. هرگونه اعتراض و منافع خصوصی را تحت‌الشعاع منافع حزب قرار دهید. در این مورد سرمشق و نمونه زنده باشید. گزارش کار گذشته و برنامه کار آینده را به هر نحو که مقتضی است مرتباً در اختیار ارگانه‌های پائین بگذارید و از آنها بخواهید که بحث و انتقاد کنند. در بالا بردن سطح تعلیمات خود و رفقا جدیت نمایند. رهبری دسته‌جمعی را در حزب رواج و توسعه دهید. یکبار دیگر تکرار می‌کنم فاشیسم را بیش و باز هم بیشتر بشناسید و حزب را برای مبارزه در شرایط فاشیستی آماده کنید.

ما فردا مردانه به میدان خواهیم رفت و با اطمینان کامل به پیروزی نهایی شما جان خواهیم سپرد. از طرف همه شهیدان دستتان را صمیمانه و گرم

می‌فشارم و رویتان را می‌بوسم.

موفق باشید

۱۵/۸/۳۳

توضیحات

- ۱- عباسی - سروان اخراجی، عضو هیئت اجرایی سازمان نظامی.
- ۲ - محققزاده - سروان هوانی و عضو هیئت اجرایی، که جزو آخرین گروه اعدام گردید.
- ۳ - هیئت سه نفری سازمان - سرهنگ سیامک - سرهنگ ۲ مبشری و خسرو روزبه (که هر سه اعدام شدند).
- ۴ - سه نفر دیگر هیئت دبیران - سرگرد وکیلی - سروان محققزاده و ستوان یکم مختاری (که همگی اعدام شدند).
- ۵ - آذر - نام مستعار دکتر جودت عضو هیئت اجرایی کمیته مرکزی حزب توده و رابط کمیته مرکزی.
- ۶ - عطارد - سرگرد شهید
- ۷ - زارع - نام مستعار اکبر شاندرمنی، عضو کمیته مرکزی.
- ۸ - بلوریان - نام مستعار مهندس علوی، عضو هیئت اجرایی کمیته مرکزی که دستگیر و اعدام شد.
- ۹ - حسین - نام مستعار دکتر نورالدین کیانوری، عضو هیئت اجرایی کمیته مرکزی.
- ۱۰ - حمید - نام مستعار سروان یوسف حمزطو، از افسران فراری سازمان نظامی.

- ۱۱ - میزواری - عضو حزب توده و رابط چاپخانه مخفی که در منزل کیوان دستگیر شد.
- ۱۲ - دسته سوم اعدام شنگان، ۵ نفر: سرهنگ محمد جلالی - سرهنگ ۲ کاظم جمشیدی - سرهنگ ۲ امیر افشار بکشلو - سرگرد جعفر وکیلی - ستوان یکم محمد باقر واله.
- ۱۳ - سرتیپ آزموده - دادستان ارتش بعد از ۲۸ مرداد و دادستان دادگاه مصنف.
- ۱۴ - سرتیپ کیهانخدیو - بازپرس دادستانی ارتش
- ۱۵ - عزاداری نریار - مربوط به سانحه هوانی منجر ب فوت علیرضا، برادر شاه مخلوع بوده است.

۱۸ سرکاره که داد وقت این
 ۱۹ عاقبت در منزلت است
 ۲۰ سکونم در اویش که
 ۲۱ گویند است بستم نام
 ۲۲ تربیت بر سر وقت زمانه
 ۲۳ در آن سر را کوی میانه
 ۲۴ که در آن کوی شده
 ۲۵ این کوی را در آن
 ۲۶ بعد از آن کوی
 ۲۷ که در آن کوی
 ۲۸ که در آن کوی
 ۲۹ که در آن کوی
 ۳۰ که در آن کوی

۱ سر منزلت را در آن
 ۲ حکم اتمام سوال
 ۳ برام قرابت گراند
 ۴ وقت احوال
 ۵ اشغال عطار
 ۶ شد در آن
 ۷ نکته در آن
 ۸ خبر قد آن
 ۹ در آن
 ۱۰ در آن
 ۱۱ در آن
 ۱۲ در آن
 ۱۳ در آن
 ۱۴ در آن
 ۱۵ در آن
 ۱۶ در آن
 ۱۷ در آن
 ۱۸ در آن
 ۱۹ در آن
 ۲۰ در آن

پیوست ها

- کلیشه نمونه خط وکیلی
- نامه باقر مومنی به خانم توران میرهادی

سلام با کمال احترام و مهر و محبت
 به شما عزیزان عرض می‌کنم که
 این نامه را در روز دوشنبه ۲۴ خرداد
 ۱۳۷۳ در تهران به شما تقدیم
 می‌کنم. امیدوارم که این نامه
 به دست شما برسد و در مورد
 موضوعات مطرح شده در آن
 اقدامات لازم را به عمل
 آورید. با احترام و مهر
 سرگرد وکیلی

با کمال احترام و مهر و محبت
 به شما عزیزان عرض می‌کنم که
 این نامه را در روز دوشنبه ۲۴ خرداد
 ۱۳۷۳ در تهران به شما تقدیم
 می‌کنم. امیدوارم که این نامه
 به دست شما برسد و در مورد
 موضوعات مطرح شده در آن
 اقدامات لازم را به عمل
 آورید. با احترام و مهر
 سرگرد وکیلی

بانوی گرامی توران میرهادی پس از عرض سلام
 چند ماه دیگر، و در چشم برهم زنی سالروز تیرباران سرگرد وکیلی فرا
 میرسد. می‌بخشید اینطور بی‌مقدمه و شتابان اشاره به موضوع میکنم.
 نمیدانم با گذشت اینهمه زمان و آنهمه حوادث هنوز مرا و پیشنهاد مرا در
 یک مهمانی کوچک خودمانی بیاد می‌آورید که از شما خواهش کردم در
 چاپ بعدی نامه‌های او مطالب حذف شده را هم بیاورید؟ شما با قبول این
 پیشنهاد از من خواستید که این مطالب را طی نامه‌ای از شما تقاضا کنم و
 من چنین کردم. با تأسف بسیار شما، شاید بر اثر اصرار پیروز، و یا
 ملاحظات دیگر از انجام قول خودتان پشیمان شدید.
 اینک در آستانه چهلمین سالروز تیرباران این انسان شریف و نمونه بار
 دیگر خواهشم را تکرار میکنم. تصور نمیکنم هیچ دلیل قانع کننده‌ای برای
 دستکاری در دستخط مردی که در آستانه مرگ از سر صدق و درد
 احساس خود را به قلم آورده وجود داشته باشد، بخصوص که اینک او و
 محتویات نامه‌های او به تاریخ پیوسته است. من خود به بعضی داوری‌های
 او باور ندارم ولی فکر نمیکنم کسی از روی یک نوشته دستکاری شده
 درباره صاحب نوشته بتواند بدترستی داوری کند.
 بسیار ممنون و خوشحال خواهم شد اگر ضمن کوشش برای چاپ بموقع
 متن کامل وصیت‌نامه آن رفیق عزیز از دست رفته نسخه‌ای هم از آنها را
 برای من بفرستید (اگر ممکن باشد همراه با یک عکس) شاید بتوانم در
 بعضی مطبوعات اینجا یادی بسزا از او و یاران و همراهان او بکنم
 با سلامی دوباره

باقر مومنی

پاریس سه شنبه ۲۴ خرداد ۱۳۷۳



جلسه هیئت مدیره
در روزهای دوشنبه و سه شنبه ۱۳۳۳
در محل کارخانه نساجی



جلسه هیئت مدیره و هیئت عامل
در روزهای دوشنبه و سه شنبه ۱۳۳۳
در محل کارخانه نساجی